روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسوول: مهدی رحمانیان • نشانی: میدان آرژانتین،خیابان الوند، کوچه آرشیا، پلاک ۶ • تلفن: ۹۲و۸۸۶۵۴۳۹۰ • نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ • تلفن آگهی‌ها: ۸۸۱۹۲۸۷۷ • تلفن امور مشترکین: ۳۲-۸۸۸۱۴۲۳۰ • توزیع: شرکت‌پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵- ۶۶۲۷۲۱۳۰ • چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲

روزنامه شرق

www.sharghdaily.ir

شنبه • ۵ مهر ۱۳۹۳ • ۲ ذی‌الحجه ۱۴۳۵ • ۲۷ سپتامبر ۲۰۱۴ • سال دوازدهم • شماره ۲۱۲۴ • ۱۶صفحه

اذان ظهر تهران ۱۱:۵۶ • اذان مغرب ۱۸:۱۴ • اذان صبح‌فردا ۴:۳۲ • طلوع آفتاب ۵:۵۶

روزنامه فردا

fardashargh@gmail.com

آمبولانس

گزارش زنده آمبولانس‌چی از آمریکا



پوریا عالمی

● یکی از مباحث مهم ایرانی‌جماعت خاله‌زنکی و دایی‌مردکی است. حالا جونم برایتان بگوید این حسام‌الدین آشنا، مشاور رییس‌جمهور هست، خب؟ دیدی توی فیس‌بوکش چی نوشته؟ ندیدی؟ ۳۰ تا لایک خورده بابا. خلاصه نوشته: «روحانی و اوباما لازم نیست یکدیگر را ملاقات کنند، کافی است یکدیگر را درک کنند.» من هم گاز آمبولانس را گرفتم مرگ بر آمریکاگویان رفتم آمریکا و پشت در فالگوش ایستادم ببینم این دوتا هم را درک می‌کنند یا نه.

اوباما: بیا همدیگر را ملاقات کنیم.

روحانی: نه‌نه... کافی است یکدیگر را درک کنیم.

اوباما: ئه‌وا. به ما که رسید فقط درک کنیم؟ مگر خودتان نمی‌گویید...

روحانی: نه‌نه... کافی است یکدیگر را درک کنیم.

اوباما: که بعدش هم یکدیگر را ترک کنیم؟ هان؟

روحانی: ببین داری درکم نمی‌کنی‌ها.

اوباما: به‌قول حسام‌الدین آشناتون که آشناتون هم هست، «ما باید شجاعت برای عبور از گذشته‌های دورونزدیک را داشته باشیم.» ندیدی؟ توی فیس‌بوکش نوشته.

روحانی: چرا لایکش هم کردم.

اوباما: چرا شماها حرف‌مهم‌هاتان را توی فیس‌بوک می‌نویسید؟ مگر رسانه ندارید؟

روحانی: داری درکم نمی‌کنی‌ها.

در همین لحظه خبرنگارهای بین‌المللی که من را در آمبولانس دیده بودند، نگو من را شناختند، هجوم آوردند ازم فیلم و عکس بردارند و هی می‌گفتند: مستر آمبولانس‌چی؟ مستر؟ دو یو لاو می؟

که من هم امتناع کردم و برایشان توضیح دادم که من هرکجای دنیا که باشم، متعلق به مردمم هستم و آخر ستون باید بروم در افق گم بشوم که خارجی‌ها خیلی متاثر شدند و بغض کردند.

پیامک‌های صبح شنبه

● **شهاب‌الدین طباطبایی:** بعضی وقت‌ها لازم است به دنیا و هر آنچه در آن است بی‌اعتنایی کنید، به وقتش همه چیزهای خوب، نازتان را می‌کشند و سرمی‌رسند.

کارتون خواب



آروین

arvinmad@gmail.com



پشت جلد

یک برش کوتاه از زندگی



کریم ارغنده‌پور

صبح است. آفتاب سوزان می‌تابد. خیابان بی‌نظم‌وشلوغ و رفت‌وآمدها، شتابناک است. از طبقه دوم در جایی که هستم به این حرکت سردرگم، نگاه می‌کنم. گاهی احساس می‌کنم حرکت‌ها به جای اینکه به سمتی هدفمند باشد در جایی گره می‌خورد و محو می‌شود. در بین آن ازدحام، رفتار پیرمردی توجهم را به خود جلب می‌کند. پیرمرد به دسته کالسکه‌ای که همراهش است آویخته. در کالسکه کودکی هست که در حالت نیمه‌نشسته قرار گرفته و گردنش خم شده است. چشمانش هوشیارانه به جلو نگاه می‌کند. چهره کودک نیمه‌سوخته است و انگشت‌شستش را مشتاقانه می‌مکد. پیرمرد ظاهرا می‌خواهد کالسکه را از جوی نسبتا عمیق به طرف عرض خیابان عبور دهد. یک‌طرف کالسکه بالاخره از جدول رد می‌شود. حالا دو تا از چرخ‌های کالسکه در آسمان جوی معلق است و بی‌هوا می‌چرخد. پیرمرد مصرانه ولی ناتوان به چرخ‌های عقب فشار می‌آورد تا آنها را هم از جدول کنار جوی عبور دهد. موتوری‌ها و اتومبیل‌های مسافرکش هردم بی‌اعتنا به کالسکه، به آن نزدیک می‌شوند و می‌گذرند. پیرمرد همچنان تقلا می‌کند. هیچ رهگذری برای کمک پا پیش نمی‌گذارد. به اطراف خیابان نگاه می‌کنم، بیشتر چهره‌ها گویی بکس‌خورده است! پیرمرد بالاخره چرخ جلو کالسکه را به لبه جوی تکیه می‌دهد و سعی می‌کند پشت کالسکه را بلند کند. از حالا فاجعه شروع می‌شود. پیرمرد به عبور موتوری‌ها و اتومبیل‌های مسافرکش بی‌توجه است. کودک را نگاه می‌کنم، ناآگاه و بی‌تفاوت به پیرامونش، حالا همه مشتش را مشتاقانه می‌مکد و با تکان‌های کالسکه مرتب سرش جابه‌جا می‌شود. روی صورت معصومش اثری از لبخند نیست. کم‌کم نگرانی‌ام جدی‌تر می‌شود. می‌ترسم یا کودک به جوی سقوط کند یا در یک آن، وسیله نقلیه‌ای او را له کند. سراسیمه محل را ترک می‌کنم و خودم را به خیابان می‌رسانم. نیمی از کالسکه در جوی خم شده و آویزان است. کالسکه را به پیاده‌رو باز می‌گردانم و از پیرمرد اجازه می‌خواهم آن را از روی پل صدمتر آن طرف‌تر عبور دهیم. پیرمرد نای راه‌رفتن ندارد ولی بی‌انگیزه به دنبالم راه می‌افتد. کودک و پیرمرد را به آن سوی خیابان می‌رسانم. پیرمرد خود به سخن آمده است. می‌گوید روزها در غیاب پسرش -که مدتی است با زنش متارکه کرده- از نوه‌اش مراقبت می‌کند. با کنایه و ناامید به من می‌گوید: «تو امروز کمک کردی، فردا چه؟ این کار هر روزه من است.» صدایش تلخ و سوزناک است. می‌گوید همه نگرانی‌اش این است که وقتی افتاد و مرد این کودک آواره می‌شود. من فقط گوش می‌کنم و نگاهم به کودک است. در یک لحظه چشمان کودک در نگاه من قفل می‌شود. حالا چشمانم خیس است. پیرمرد خداحافظی می‌کند و آرام دور می‌شود. آفتاب همچنان سوزناک می‌تابد و بی‌نظمی و حرکت‌های گنگ و سریع در خیابان ادامه دارد. می‌خواهم برگردم. دوباره به عرض خیابان نگاه می‌کنم. رویدادهای مشابهی نظرم را به خود جلب می‌کنند. حالا گویی پیرمرد و کالسکه‌ها تکثیر شده‌اند!

اتفاق

امروز جشن امضای لاک‌پشت پرنده برگزار می‌شود

انتخاب کتاب برگزیده کودکان و والدین

شرق: ساعت۱۸ امروز مراسم معرفی کتاب‌های برگزیده لاک‌پشت پرنده از میان آثار منتشر شده تابستان سال۹۲ در شهرکتاب مرکزی برگزار می‌شود. در این برنامه جمعی از نویسندگان و شاعران حضور دارند. اما با توجه به هدف لاک‌پشت پرنده در ترویج کتابخوانی و ترغیب والدین به خواندن کتاب برای کودکان و ارتباط بهتر با فرزندانشان، طرح جدیدی قراراست ارایه شود و آن انتخاب کتاب‌های برگزیده لاک‌پشت پرنده از سوی والدین برای کودکان و با همراهی خود کودکان است. این شیوه به نوعی برنامه‌ریزی شده تا هر دو گروه در اجرای این طرح مشارکت داشته باشند. در این طرح والدین در فاصله دو جشن امضای فصل، فرصت خواهند داشت، رای خود را درباره یکی از کتاب‌هایی که با کودک خود خوانده‌اند و پسندیده‌اند، اعلام کنند. در هر فصل یک کتاب تالیفی و یک کتاب ترجمه به انتخاب مادران و پدران و کودکانشان از میان کتاب‌های راه‌یافته به فهرست لاک‌پشت پرنده انتخاب شده و در ابتدای جشن امضای فصل از آنها تقدیر خواهد شد. این انتخاب تنها از میان کتاب‌های خردسالان و کتاب‌هایی که والدین برای کودکان خود خوانده‌اند، خواهد بود. والدین باید یک هفته پس از پایان جشن فصلی از میان فهرست رونمایی‌شده رای خود را به آدرس lakposht@pazhuheshnameh.ir ارسال کنند.

فردا گذرانی



اینکه سرویس اجتماعی و بخش آغازین ماهنامه شبکه آفتاب، در اولین صفحات شماره بیستم این مجله، پرونده‌ای را درباره روزنامه‌نگاری منتشر کرده چندان بی‌دلیل نیست. طرح نظام جامعه رسانه‌ای را بسیاری، طرحی مخالف با روح روزنامه‌نگاری در ایران عنوان کرده‌اند و این‌بار این شبکه آفتاب است که با انتشار گزارش‌ها، مقالات و مطالبی در این‌باره، گذشته روزنامه‌نگاری در ایران را واکاوی می‌کند تا نشان دهد، خشت اول، دقیقا کجا کج گذاشته شده. در بخش سینمای این شماره موضوع بر سر «سینما به‌مثابه رسانه» است. آنجا که عصر رمانتیک‌ها به‌عنوان عصر اثرگذاری ژورنالیسم در موسیقی معرفی می‌شود و در جوار آن گفت‌وگوی اختصاصی شبکه آفتاب با سردبیر مجله موسیقی سانگ لاینز درباره موسیقی از خواندنی‌های این شماره شبکه آفتاب است که با قیمت ۱۵هزارتومان و جلدی درباره ژورنالیسم روی دکه‌هاست.

